

نگاهی دیگر به جنبش اصلاحات در ایران

مرتضی رحیمی نژاد

در موقعیت سیاسی، اجتماعی کنونی ایران نگاهی به تاریخ معاصر ایران، یکی از مهمترین مسائل در مطالعه و پیشرفت جنبش اصلاحات می باشد. لازم است این نگاه به دور از هرگونه پیش ذهن بیننده در برخورد با حوادث سیاسی، اجتماعی باشد، زیرا در غیر این صورت نمی توان به استناد به آن نگاه، جنبش اصلاحات را مورد مطالعه و تحلیل قرار داد. مطلب حاضر پاسخی به مقاله «نگاهی نو به جنبش اصلاحات در ایران» به قلم هوشنگ امیراحمدی (منتشر شده در شماره دوازدهم مجله افتاب) است، نگارنده معتقد است مقاله امیر احمدی، «دربردارنده محتوایی مهم در تاریخ معاصر ایران می باشد، اما متأسفانه نتوانسته نیروهای اجتماعی که بعضاً با نهضت های سیاسی همراه بوده به درستی طبقه بندی و تعیین نماید»، بنابراین برای روشن شدن ذهن خوانندگان که مقاله مذکور را مطالعه نموده اند ابتدا خلاصه ای از محتوای مقاله ایشان مطرح شده و سپس به نقد آن پرداخته است.

خلاصه محتوای مقاله

ایشان نیروی اجتماعی را که در تاریخ معاصر ایران نقش تعیین کننده ای داشته اند، چنین برمی شمارد:

۱- «دولت و طبقه بالا با نیازها و منافع رشد اقتصادی» که این طبقه را شامل «سران دولتی، کارخانه داران، زمین داران و ملاکان، بازرگانان و تاجران، روحانیون طراز اول و حتی دلالان عمده» می داند. البته این طبقه با همه ایدئولوژی های مختلفی که دارند در یک نقطه مشترکند و آن «کسب منافع اقتصادی فردی و طبقاتی است». وی می نویسد: «در مجموع این گروه ها برای ارضای نیازهای اقتصادی خود، طرفدار آزادی تجارت و رشد اقتصاد هستند».

۲- «طبقه متوسط با نیازها و منافع توسعه سیاسی» نویسنده محترم این طبقه را شامل «تحصیل کردگان دانشگاهی، خرده بورژوازی های متوسط، کارمندان و مدیران رده های میانی، پزشکان، وکلاء، معلمین، دانشجویان و تکنوکرات ها می داند و خواست اصلی آنها را «دموکراسی، مشارکت اجتماعی، حقوق شهروندی و آزادی های فردی» می داند. به نظر نویسنده، این طبقه ایدئولوژی خاصی ندارد و از خواست های مختلط و متضاد دو طبقه دیگر تأثیر می گیرند.

۳- «طبقه پایین با نیازها و منافع عدالت اجتماعی»، این گروه که بخش وسیعی از جامعه ایران را (کارمندان رده پایین، کارگران، کشاورزان و محرومان) شامل می شود، همچون گروه دوم از لحاظ ایدئولوژیک از اندیشه خاصی پیروی نمی کنند و خواست این طبقه تأمین نیازهای ابتدایی و اساسی خود بوده و شعار همیشگی آن نیز عدالت اجتماعی و تقسیم عادلانه امکانات و منابع است. به نظر نویسنده محترم «سه طبقه یاد شده

تنها نیروهای فعال و دست اندرکار اجتماعی نبوده اند، بلکه همواره نیروی بالاتری نیز در کار بوده که از خارج روی این مجموعه طبقات اعمال قدرت کرده و آن نیروی چهارم امپریالیسم است، که البته این نیرو «نمی توانست بدون داشتن پایگاهی در داخل، اعمال نفوذ کند و پایگاه طبقاتی آنها در ایران دولت بود».

سپس نویسنده محترم برای مدلی که از نیروهای اجتماعی تاریخ معاصر ایران ارائه می دهد، سعی می کند نمونه های مشخصی را عنوان نماید. وی به لحاظ «حضور فعال تر» طبقه متوسط در جنبش های اجتماعی ایران این طبقه را موتور محرک جنبش های اجتماعی ایران می داند و جنبش های بابی، تباکو و سپس انقلاب مشروطه را نمونه های قدرت نمایی این طبقه ذکر می کند و حتی «ظهور جنبش اصلاحات در ایران امروز که همراه با شعارهایی مانند جامعه مدنی، پلورالیسم، توسعه سیاسی و مشارکت در قدرت می باشد را فریاد این طبقه می پندارد. وی بدون توضیح درباره جنبش تباکو، انقلاب مشروطه را اولین انقلاب طبقه متوسط می داند که علیه دولت و نیروهای خارجی بود، به نظر نویسنده این طبقه انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ که انقلابی با خواست های سیاسی بود را نیز پدید آوردند و آخرین جنبش این طبقه را با خواست های همیشگی سیاسی خود، جنبش دوم خرداد می داند، یعنی نمود دیگری از بازده تاریخی این طبقات بالا (دولت) و متوسط جامعه ایران که تاکنون ادامه داشته است. در مقابل این جنبش اصلاحات طبقه متوسط، ضد جنبش طبقه بالا (دولت) با خواست های اقتصادی قرار دارد که به نظر نویسنده در «۱۵۰ سال گذشته این طبقه دولت همیشه جنبش های طبقه متوسط را سرکوب کرده و نگذاشته خواست های طبقه

متوسط به نتیجه برسد.

نقد مقاله

تصور می کنم برای نقد این نگاه به نیروهای اجتماعی تاریخ معاصر و شواهد تاریخی آن، تا اینجا ذکر نقطه نظرات نویسنده محترم کافی باشد. به دیدگاه من با توجه به شواهد تاریخی ذکر شده، تقسیم بندی نیروهای اجتماعی تاریخ معاصر ایران به سه طبقه دولت، متوسط و پایین با نیازها و منافع مشخص، منطبق با واقعیات نمی باشد و برگرفته از پیش ذهنیت های خود نویسنده است.

من با توجه به همان شواهد تاریخی مورد نظر نویسنده نیروهای اجتماعی معاصر را به سه دسته متفاوت تقسیم می کنم:

الف نیروهای مذهبی. ماهیت این نیرو و آنچه که هویت این نیرو را با توجه به تفاوت های تاریخی، اجتماعی و اقتصادی تعیین می نماید، یقین به اینکه خداوند خالق هستی هست و جز این دنیا، دنیایی دیگر و جز این شهود غیب دیگری وجود دارد و خداوند به واسطه پیامبران و رسولان خود مردم را راهنمایی نموده و طریق سعادت را از شقاوت مشخص کرده و برای زندگی این دنیا و دنیای آخر برنامه دارد و آخرین پیامبر خود را با دین خاتم و ابدی اسلام قرین نموده و پس از پیامبران و امام معصوم، رهبران دینی جامعه وظیفه دارند بر طبق اصول چهارگانه، کتاب، سنت، عقل و اجماع به امور دنیا و آخرت مردم بپردازند و البته چون پیامبران تنها راهنما باشند.

این نیرو شامل هر کسی می شود که به خداوند متعال و خالق هستی و غیب جهان اعتقاد داشته و معتقد است امور دنیا با برنامه پیامبران و خرد انسانی باید هماهنگ شود. هر چند ساکنان در این طبقه، عموماً از همان طبقه

نمی توان جنبش ها و نهضت ها حتی جنبش اصلاحات دوم خرداد را تنها محصول اقدامات طبقه متوسط دانست و روحانیون طراز اول را نه تنها شریک در باعث افول و شکست آنها قلمداد نماییم

متوسط و پایین هستند که نویسنده مقاله به آن اشاره دارند، ولی هرکسی با چنان اعتقادی که ذکر شد می‌تواند در این طبقه بماند. هدف این گروه ایجاد جامعه‌ای سالم و به دور از ظلم، همراه با عدالت اجتماعی است و در این راه ممکن است به مبارزه (جهاد) نیز برخیزد.

ب نیروی استبداد. ماهیت نیروی استبداد درست عکس ماهیت نیروی مذهبی است. این نیرو تنها این جهان را واقعی و حقیقی می‌پندارد و معتقد است تنها با خرد انسانی و به دور از راهنمایی‌های پیامبران این جهان را ساخت و آباد نمود. به نظر من، مبارزه این دو نیرو از زمان آدم (علیه السلام) تاکنون ادامه داشته و خواهد داشت، هرچند ممکن است در مقاطعی از تاریخ به هم نزدیک شده و با هم به تمشیت امور مردم پرداخته و سیاست نمایند. (همچون اوایل زمامداری پادشاهان صفوی)

مبارزه پیامبر اسلام با کافران و مشرکان و منافقان از این دست مبارزه به شمار می‌رود. عاشورا نماد بارز این مبارزه تاریخی است و در تاریخ معاصر، جنبش تنباکو، نهضت مشروطه، نهضت ملی شدن صنعت نفت و بالاخره انقلاب اسلامی ایران شواهد تاریخی این نوع مبارزه است که البته و بدون تردید در شواهد تاریخی تاریخ معاصر نباید نقش نیروی سوم را از یاد برد.

ج نیروی روشنفکری. ماهیت این نیرو، کلاماً متفاوت از دو نیروی دیگر است. هویت این نیرو برخلاف دو نیروی اجتماعی پیش گفته، در خارج از ایران شکل گرفت. من با این جمله هرگز قصد این را ندارم که از همین ابتدا اتهام جاسوس و یا وابسته و یا مرعوب دشمن و یا پادوی دشمن را به این نیرو بزنم، بلکه مقصود من این است که عده‌ای با توجه به تحولات خارج از مرزهای ایران یعنی اروپا، حرف‌ها، نوشته‌ها و تأسیسات نوی و جدیدی را به ایران آورند که تا قبل از آن در ایران وجود نداشت. اصلاحاتی همچون قانون، مجلس، دادگاه، پاسخ به مطالبات مردم، بازخواست، ارتباطات و ده‌ها عناوین از این دست که بعدها منجر به تأسیس روزنامه، مجلس و بالاخره نهادهای قانونی شد، چیزهایی نبودند که در ایران متولد شده باشند. روشنفکری در ایران که از دوران قاجار در نتیجه ارتباط با خارج توسط عده‌ای از درباریان، آغاز شد حرکتی بود که نمی‌توان از نتایج آن در تاریخ معاصر ایران چشم پوشید. همکاری‌های نزدیک و البته متضاد دو نیروی روشنفکری و مذهبی در بروز و افول جنبش‌هایی همچون تنباکو، نهضت مشروطه، نهضت ملی شدن صنعت نفت و حتی انقلاب اسلامی نقش مهمی را ایفا نموده است.

به همین لحاظ است که نمی‌توان این جنبش‌ها و نهضت‌ها حتی جنبش اصلاحات دوم خرداد را تنها محصول اقدامات طبقه متوسط

نهضت ملی شدن صنعت نفت با آیت‌الله کاشانی در روزهایی که این حرکت به پیروزی خود نزدیک بود را نباید فراموش کرد.

۲- نکته بسیار مهم دیگر اینکه نیروی مردمی یا همان طبقه پایین در تئوری نویسنده محترم، همیشه همراه نیروی مذهبی بوده است. اگر نبود همین نیروی مردمی، هرگز هیچ جنبشی به وقوع نمی‌پیوست و البته من اذعان دارم که در برهه‌ای از تاریخ و یا حتی در وضعیت و موقعیت سیاسی به وجود آمده پس از دوم خرداد از مردم و رأی و نظر آنان سوء استفاده شده است. همین عده‌ای که ممکن است از همان نیروهای مذهبی باشند، مردم را در مواردی نادیده گرفتند و رأی آنان را نه تنها نپذیرفته، بلکه با آن نیز مقابله می‌نمایند؛ ولی این بدان معنا نیست که نقش نیروی مردمی را نادیده گرفت.

۳- نکته دیگر اینکه نمی‌توان سه نیاز رشد اقتصادی، توسعه سیاسی و عدالت اجتماعی را طی تاریخ معاصر همانگونه که نویسنده محترم نوشته‌اند، دائماً در تضاد و مبارزه دانست. مثال بارز این عدم تعارض در جنبش اصلاحات دوم خرداد است. این شجاعت را تنها جناب آقای خاتمی داشت که اعلام کنند اقتصاد ایران بیمار است و همین خاتمی شعار توسعه سیاسی را علم مبارزات انتخاباتی خود نمود.

حرکت نمایندگان مجلس دوره ششم در تصویب قانون سرمایه‌گذاری خارجی و مالیات‌های مستقیم نشانه خواست توسعه اقتصادی و عدالت اجتماعی این جنبش است. دقیقاً این جنبش به دنبال ایجاد شرایط ذهنی و عینی برای توسعه اقتصادی، سیاسی و عدالت اجتماعی است و نمی‌توان این دولت را دولت ائتلاف نامید. این عین حرکت اصلاحی است. به نظر من این خیانت به اصلاحات است که فقط آن را در توسعه سیاسی نگاه کنیم. خواست حرکت اصلاح طلبان اصلاحات

در همه زمینه‌هایی است که مردم بدان احتیاج دارند، که البته می‌توان گفت اولویت در توسعه سیاسی و قانونمندی فعالیت‌های قوای سه‌گانه می‌باشد که خود این قانونمندی می‌تواند زمینه‌های مناسبی را برای بسط اقتصاد ایران و رفع مشکلات مردم ایجاد نماید. اگر قوه قضائیه فقط به قانون عمل می‌کرد، اگر شورای محترم نگهبان شرایط زمان و مکان را در مصوبات خود می‌گنجاند و اگر قدرت‌های نامرئی برای حفظ منافع سیاسی و اقتصادی خویش تیشه به ریشه اصلاحات نمی‌زدند، باور کنید همان دوره اول ریاست جمهوری خاتمی که خود و خانواده‌اش از روحانیون طراز اول این کشور به حساب می‌آیند، ما در وضعیتی غیر از وضعیت موجود بودیم.

دانست و روحانیون طراز اول را نه تنها شریک در این راه نمود، بلکه باعث افول و شکست آنها قلمداد نمایم. نیرویی که فاقد یکپارچگی ایدئولوژیک است، نمی‌تواند به تنهایی موتور محرک جنبش‌ها و نهضت‌هایی باشد که مردم و طبقه پایین نقش محوری آن را به دوش می‌کشند. روحانیون و به طور کلی نیروی مذهبی که شامل هر دو طبقه متوسط و پایین به‌زعم نویسنده می‌شود، در برخی از جنبش‌ها عامل و محرک اصلی بوده است. نویسنده محترم چگونه نقش علمای طراز اول را همچون آیت‌الله شیرازی در نهضت تنباکو و آیت‌الله طباطبائی، بهبهانی و نوری و مراجع طراز اول حوزه علمیه نجف همچون آیت‌الله نائینی را در نهضت مشروطه، آیت‌الله کاشانی در نهضت ملی شدن صنعت نفت و حضرت امام خمینی در انقلاب اسلامی و مراجع بزرگوار و روحانیون پساپساقه را در جنبش اصلاحات دوم خرداد فراموش نموده و همه را متعلق به طبقه‌ای می‌داند

که در آن طبقه نه تنها روحانیون طراز اول وجود نداشته، بلکه طبقه بالا و من‌جمله روحانیون باعث شکست این نهضت شده‌اند. نهضت تنباکو که به واسطه یک سطر حکم شرعی اتفاق افتاد، به علت یک امتیاز خفت‌بار اقتصادی بود و رهبران نیز یک روحانی طراز اول مرجع مردم بود. هرچند شمارها و خواست‌های انقلاب مشروطه سیاسی بود، اما نباید فشارهای اقتصادی که توسط نیروی استبداد (به ویژه ناصرالدین شاه) از ناحیه انقراض قرار داد و امتیازهای اقتصادی حقارت‌آمیز را که بر مردم تحمیل می‌شد، فراموش نمود. در انقلاب اسلامی نیز همین عامل اقتصادی نقش مهمی دارد. حیف و میل کردن اموال عمومی و غارت بردن بیت‌المال از مهمترین عوامل به وجود آورنده انقلاب اسلامی به شمار می‌رود که رهبران نیز یک روحانی و مرجع مسلم است و در جنبش اصلاحات دوم خرداد باز همین عامل اقتصادی مؤثر می‌نمایند. به هر ترتیب نه می‌توان طبقه متوسط را تنها عامل این جنبش‌ها دانست و نه می‌توان روحانیون طراز اول که به‌زعم نویسنده محترم جزو طبقه بالا و مخالف این جنبش هستند را باعث شکست آنها دانست، البته در این مختصر نمی‌توان به همه عوامل اشاره نمود.

برخی ملاحظات

۱- نکته بسیار مهمی که مسلماً شکست نهضت مشروطه که منجر به خانه‌نشینی آیت‌الله نائینی و شهادت آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری و مرگ مشکوک آیت‌الله آخوند خراسانی شد، خود تحلیلی مناسب و بجا می‌طلبد که در این شکست نقش روشنفکران بسیار اساسی و مهم به نظر می‌رسد. بدین ترتیب به نظر من نه تنها طبقه متوسط عامل اصلی و موتور محرک این جنبش‌ها نبوده‌اند، بلکه اتفاقاً خود همین طبقه نقش مهمی در شکست این نهضت‌ها داشته‌اند. گلابه‌های شیخ فضل‌الله نوری و صحبت‌های ایشان در مورد نقش نمایندگان مجلس در روزنامه‌ها و شب‌نامه‌ها که عمدتاً غیرمذهبی و دینی بوده‌اند را می‌توان به یاد آورد. عدم همکاری جدی دکتر صدوق در

نمی‌تواند نقش روشنفکران در به وجود آمدن و حتی افول جنبش‌ها نادیده گرفته شود